

زن از دیدگاه اسلام

فرخ

یکی از اصلی ترین معیارها برای ارزیابی جوامع امروزی شیوه برخورد آنان به مسئله زن است. موقعیت حقوقی و اجتماعی زن در کنار معیارهایی چون دموکراسی، آزادیهای فردی، حقوق اقلیتها و . . . یکی از اصلی ترین معیارهای رشدیافتگی یا نیافتگی جوامع محسوب می شود.

خوشبختانه در بسیاری از کشورهای جهان زنان توانسته اند به بخشی قابل توجه ای از حقوقشان دست یابند. اگر چه زنان برای دستیابی کامل به حقوقشان در همین کشورها نیز هنوز راه درازی در پیش دارند، اما در مقیاس با «کشورهای اسلامی» به برابریهای حقوقی بسیاری دست یافته اند. فکر و ایده برابری طلبانه و یکسان بودن زن و مرد اگر چه هنوز به فرهنگ صد در صد عمومی این جوامع رشد یافته تبدیل نگشته است، اما برابری زنان از دو جنبه اصلی حقوقی و معنوی تا اندازه بسیاری مهیا شده است. زنان بعنوان نیمی فعال از جامعه برسمیت شناخته شده اند. در بسیاری از موارد به قول نیچه، فیلسوف آلمانی، دیگر زن بشرشماره دو بحساب نمی آید. خلاصه زن در این جوامع در مراحل نخست مبارزه و تلاش برای کسب حقوقش قرار ندارد، بلکه توانسته است قدمهای سترگی را در این زمینه به جلو بردارد، و این پیشروی قبل از هر چیز مدیون مبارزه برای کوتاه کردن دست مذهب از امورات جامعه و به عقب راندنش به مکانهای مذهبی و کم رنگ کردن تاثیراتش در زندگی مردم می باشد.

مطالعه تاریخ اروپا به روشنی نشان می دهد که هر گاه و به هر میزانی که مذهب توانسته در مسائل و امورات جامعه نقش فعال و تعیین کننده داشته باشد، در آزمون و به همان میزان نیز توانسته نظرات ارتجاعی خویش را نسبت به زنان به جامعه تحمیل کند و زن را مورد ستم مضاعف قرار دهد و او را به انسان درجه دو جامعه تبدیل کند. بر عکس هر زمانی که مذهب به امر خصوصی افراد تبدیل شده و به مکانهای دعا و نیایش به عقب رانده شده است، زنان توانسته اند به جایگاه واقعیشان در جامعه بازگردند.

مبارزه برابری طلبانه زنان در کشورهای عربی و اسلام زده به دلیل غالب بودن دیدگاه اسلام نسبت به زن و دخالت آمرانه آن در زندگی خصوصی افراد هنوز گامهای اولیه خود را برمی دارد. آری، در این کشورها بدلیل نقش مهمی که هنوز اسلام در آنان ایفا می کند، شرایطی فراهم آمده که زنان نتوانسته اند قدمهای مهمی برای رهایی خویش از یوغ قوانین ارتجاعی اسلام بردارند، لذا بطور فزاینده ای در امر مبارزه برای کسب حقوقشان با تنگناهای عدیده مواجه هستند. وجود دین فعال و سیاسی شده در این جوامع باعث گشته افکار عمومی و فرهنگ مردم اگر چه نه صددرصد، اما بطور وسیع از اسلام نشأت بگیرد، و این خود بزرگترین ظلم به زنان به دنبال دارد، چرا که زن از منظر اسلام انسان درجه دوم می باشد، نابرابر با مرد است، هیچگاه و تحت هیچ شرایطی این دو طبق مبنای فکری این مکتب نمی توانند برابر باشند. این اصل پایه ای اسلام که تغییر ناپذیر است، مانعی است جدی بر سر راه هر گونه مبارزه برابری طلبانه زنان در این جوامع.

بنابراین مبارزه و فعالیت برای کسب هر گونه برابری زن و مرد در این جوامع، ربط مستقیم به مبارزه بر علیه سلطه و دخالت اسلام در امور زندگی مردم در این کشورها دارد. این وظیفه همه نیروها و افراد مترقی است، تا جایی که می توانند پرده از احکام قرون وسطائی اسلام نسبت به زنان بردارند. تنها راه رسیدن به حقوق برابر زن و مرد در جوامع اسلامی از کانال آگاه کردن مردم این جوامع به حقوقشان، از کانال ارتقاء آگاهی آنها در ارتباط با ماهیت زن ستیز اسلام می گذرد. مردم این جوامع باید بدانند که احکام اسلام در مورد زن نه آسمانی است و نه مقبول برای زمین. اگر این چنین «قوانینی» صدها سال پیش در گوشه ای از این زمین پهناور به اجرا در آمده، تنها و تنها ربط به فرهنگ آن مردم داشته و

نمی‌توان و نباید آن را عمومیت بخشید. مثلاً همانطور که فلان رسم را که در فلان قبیله در آمازون وجود دارد را عمومی نکردیم، نباید سنگسار را نیز که شیوه ای بسیار فجیح و عقب افتاده است را عمومیت ببخشیم.

این نوشته نیز هدف خود را همین قرار داده و تلاش دارد نشان دهد قوانین الهی که در اسلام زن را به اسارت و بند کشیده، چیزی جز تکرار قوانین و مناسبات دنیای عرب قبل از اسلام و جوامع یهودی و مشکلات و مسایل روابط خانوادگی خود محمد نیست. برای بررسی نظرات اسلام در قبال زن بایستی به قرآن، احادیث و زندگی خود محمد رجوع کرد. بدین معنی که نکاتی که محمد راجع به زنان گفته (چه آنانی که در قرآن ثبت شده اند و چه آنانی که به شکل حدیث و روایات موجود است) اکثراً اتفاقی و موردی بوده است و بیشتر به زندگی خود او و مشکلات با زنانش ربط پیدا می‌کند، اما تبدیل شدن این مشکلات و راه حل‌هایش به قوانین و اصول برای اداره جامعه اصولی نیست. حال که چنین شده است ما باید این مبانی را زیر ذربین قرار داده و نقادانه موشکافی کنیم.

در اسلام بر خلاف دیگر ادیان راجع به زنان سخن بسیار است. دلیل این امر را نیز باید در زندگی و خصوصیت اخلاقی خود محمد جستجو کرد. چرا که ایشان علاقه وافری به زن داشته و در طول عمر خود، زنان بسیاری را تصاحب نموده است. به مثابه هر کس بامش بیش، برفش بیش، داشتن زنان فراوان نیز مشکلات فراوان را هم به همراه می‌آورد و این مشکلات باید حل و فصل می‌شدند. لذا محمد برای حل این مشکلات مسائلی را مطرح نموده که بعدها به احکام الهی و اسلامی مسلمانان تبدیل شدند.

آقای علی دشتی در اثر خود ۲۳ سال در جواب به خرده گیریهای فرنگیان به محمد در مورد زندهای زیادش

می‌نویسد:

«خرده گیران فرنگی این رغبت مفرط به زن را شایسته روحانیت مردی که زهد و قناعت را توصیه می‌کند ندانسته و حتی آن اندازه توجهی که در شریعت اسلامی به اصلاح شئون و حقوق زن شده است، ناشی از میل شخصی محمد به زن گفته اند. اگر قضیه را صرفاً با منطق عقلی (نه عاطفی) بسنجیم، ارزش ایواد آنان کاهش می‌گیرد. محمد بشر است و بشر از نقطه های ضعف خالی نیست تمایل جنسی جزء غرایز آدمی است و بیش و کم هنگامی می‌تواند موضوع بحث قرار گیرد که تاثیری در افکار و یا کردار یک شخص نسبت بدیگران داشته باشد. به عبارت روشنتر خصلت شخصی هنگامی تکوینده است که زیان بخش به حال اجتماع باشد و نه در زندگانی شخصی و خصوصی خوبی یا بدی و نقطه قوت یا ضعف نباید مورد بحث و ملاحظه قرار گیرد. از فکر سقراط بر آتن نور می‌ریخت و از آتن به تمام یونان و از یونان به جامعه انسانی. اگر سقراط در زندگی شخصی خود تمایل خاصی داشته باشد که بر دیگران زبانی وارد کرده است نباید موضوع بحث قرار گیرد. در هیتلر غریزه جنسی یا نبود یا سرکش نبود، و از این حیث می‌توان او را پاکیزه گفت ولی در عوض افکار شومی داشت که دنیا را بخون و آتش افکند. حضرت رسول خود را بشری می‌خواند که به بندگی خدا گردن نهاده و می‌خواهد قوم خود را از پلیدی ستایش اصنام نجات دهد. تمایل او به زن و تعدد زوجات وی نه آسیبی به اصول دعوت او رسانیده و نه زبانی به حقوق دیگران - بر اعمال و افکار مردان بزرگ اجتماع از این زاویه باید نگریست و آنها را از الحاظ مصلحت جامعه و خیر انسانیت قضاوت کرد. از این لحاظ سلب حق آزادی فکر و عقیده از دیگران و مخیر ساختن آنان بین مسلمان شدن و جزیه دادن آنهم با خواری و زبونی بیشتر قابل بحث است.»

آقای علی دشتی کاملاً در این باره حق دارد که می‌گوید خصوصیات اخلاقی دیگران را نباید در فعالیتهای اجتماعیشان دخالت داد. البته خود ایشان هم تأکید می‌کنند تا زمانی که این خصوصیات به دیگران زبانی نرساند. اما این قاعده در مورد محمد صدق نمی‌کند. همینطور که در بالا اشاره شد قوانین اسلام چه در مورد زنان و چه در موارد دیگر از آیه های قرآن، احادیث، روایات و چگونگی زندگی محمد و دیگر سران اسلام سر چشمه گرفته است. نتیجتاً رفتار و کردار محمد و دیگر سران اسلام نسبت به زن مثل دیگر موارد **ملاک** بوده و برای مسلمانان لازم به تقلید می‌باشد. در دین

اسلام تا حدی به چگونگی زندگی محمد اهمیت داده شده که رفتار و کردار ایشان را نسبت به زنانش به قوانینی برای جامعه اسلامی تبدیل کرده اند. محمد هر زمانی با زنانش به مشکلی برمی خورد از طرف خدا برای حل مشکل «آیه» نازل می شد! و این «آیه ها» چون کلام خدا هستند و در قرآن آمده اند، به قانون تبدیل می شوند. اتفاقاً در تاریخ کم نظیر است که کسی همه رفتار و کردارش حتی چگونگی همخوابی با زنش به اصل و قانون تبدیل شود. در تاریخ نمونه تأثیر گذاری زندگی شخصی کسی بر جامعه به اندازه زندگی محمد وجود نداشته است. هیچ کس زندگی به اندازه محمد الگو برای زندگی نشده و از همه مهمتر در هیچ دین و مذهبی به اندازه اسلام چگونگی زندگی رهبرش تبدیل به قانون نگشته است. اگر شیوه زندگی محمد و طرز رفتار او را با زنان بد می دانیم باید این را هم قبول کنیم که همین رفتار و شیوه زندگی محمد است که به قوانین اسلامی نسبت به زنان تبدیل شده است. بنابراین می بینیم که چرا محمد از این قاعده ای که آقای علی دشتی ذکر کرده اند مستثنی است. تمایل بیش از حد محمد به زنان او را مجبور می کرد که توجه بیشتری نسبت به این موضوع داشته باشد، و هر گاه در این بابت مسئله ای پیش می آمد به آمدن آیه ای منجر می شد و این آیه ها هستند که مبانی قوانین اسلام در مورد زنان را تشکیل می دهند. مگر نه این است که مثلاً تعدد زوجات به یک قانون اکثریت قریب به اتفاق «کشورهای اسلامی» تبدیل شد. این مسئله در مورد هیتلر و سقراط صدق نمی کند، چه که رفتار فردی و اجتماعی آنان به معیار و ملاک اخلاقی برای کل جامعه تبدیل نشدند. در ضمن عجیب است، شخصی که داعیه پامبری دارد و دائماً در بین مردم زهد و خویشن داری تبلیغ می کند، ولی خود آنجا که به غرایز جنسی اش برمی گردد، نه تنها همچون رویه ای در پیش نمی گیرد، بلکه رکوردار هم می شود.

در سوره بقره، آیه ۲۲۳ می خوانیم:

«زنان شما کشتزار شما هستند، پس هر گونه که خواستید به کشتزار خویش در بیاورید» (به گفته تفسیر جلالین

«ایستاده، خوابیده، از پیش و از پس»).

داستان این آیه از این قرار است که یکی از مسلمانان زنی را از انصار به بردگی گرفته و می خواهد از هر طرف بر او وارد آید، زن که قبلاً با او چنین رفتاری نشده از این عمل ناراحت شده و تن به این کار نمی دهد. به همین جهت مؤمن نزد محمد می رود و تقاضای راه حل می کند. سپس این آیه نازل می شود:

«از جلو، از عقب، طاقباز و دمر»

بسیارند آیه های که بدین شکل موردی و مربوط به کسی و یا خود محمد «نازل» شده و به قانون تبدیل شده است. بنابراین ملاحظه می کنید که تا چه حد خصوصیات شخصی محمد بر دیگران و جامعه تأثیر داشته، این اشتباه محض است اگر اخلاق و زندگی خصوصی محمد را از مکتبش جدا کنیم، به این خیال که زندگی افراد مربوط به خودشان است. با در نظر گرفتن مختصر بحث بالا و برای درک نظرات محمد نسبت به زنان، بایستی قبل از هر چیز به زندگی خود ایشان بپردازیم، و خصوصیت های اخلاقی او را مورد مطالعه قرار دهیم. با کسب شناخت از زندگی محمد است که می توان قوانین اسلام نسبت به زنان را بهتر فهمید.

همسران محمد

در زندگی هیچ یک از رهبران مذهبی به اندازه محمد، زن ایفای نقش نکرده است. نگارش تاریخ زندگی محمد بدون در نظر گرفتن نقش زنان ناقص و اشتباه است، نقش زن در زندگی محمد را می توان به اختصار در این موارد مشاهده کرد.

- از نظر مالی،

- تقویت روحیه،

- کسب اعتبار،
- برطرف کردن غرایز انسانی و ...
- و از همه مهمتر تأثیرات و نقشی است که زنان محمد در اصول و مبانی اسلام گذاشتند.

در ادامه نوشته با شرح حال زنان محمد به یکا یک جنبه های بالا اشاره خواهیم داشت.
لیست زنان عقدی^۱ محمد به شرح ذیل می باشد.

۱. خدیجه
۲. سوده
۳. عایشه
۴. ام سلمه
۵. حفصه
۶. زینب
۷. جویریہ
۸. ام حبیبہ
۹. صفیہ
۱۰. می مونه
۱۱. فاطمه
۱۲. هند
۱۳. اسماء
۱۴. زینب
۱۵. هبله
۱۶. اسماء
۱۷. فاطمه
۱۸. ماریه قبطیه
۱۹. ریحانه
۲۰. ام شریک.

برای آشنایی بیشتر خواننده با زنان محمد و به تصویر کشیدن نقش یکایک آنان در موفقیت او مختصراً به چگونگی ازدواج آنان با محمد می پردازیم.

اولین زن محمد خدیجه دختر خولید بود که نقش بسیار مهم و حیاتی در زندگی محمد ایفا نمود.^۲ خدیجه هم بلحاظ مادی و هم بلحاظ معنوی بزرگترین کمک برای محمد بود. او اولین کسی بود که محمد را ترغیب و تشویق

۱ محمد جدا از زنانی که رسماً به عقد خود در آورده و یا آنانی که در جنگها به اسارت گرفته و سهم خودش بوده و آنانی که خود داوطلبانه به در خانه اش رفته اند و با او ازدواج نموده اند، با زنان بسیاری نیز همخواب شده است که کنیز «برده زن» بوده اند. برای همخوابگی شدن با اینان احتیاجی به عقد کردن نبوده است.

۲ خدیجه زنی آزاد و ثروتمند بود که کثرت برده هایش و ثروتش زبان زد همگان بود. این خانم که از طایفه اشراف بود با به همسری گرفتن محمد تمام ثروت و املاک خود را در اختیار او گذاشت. محمد سومین شوهر او بود و پانزده سال نیز از او جوانتر بود.

می‌کرد که «وحی» نازل شده از طرف خدا را جدی بگیرد. دورانی که دیگر «وحی» نمی‌آمد^۳ او تنها کسی بود که به محمد دل‌داری می‌داد و به او می‌گفت تو دیوانه نیستی و خدایت فراموش نکرده و حتماً بسراغت خواهد آمد. محمد در سن ۲۳ سالگی با خدیجه ازدواج کرد و تا زمان مرگ او که ۲۸ سال طول کشید زن دیگری نگرفت. محمدی که تاریخ علاقه اش را به زن به ما نشان داد، در این ۲۸ سال زندگی با خدیجه که دوران جوانیش هم بود بفکر زن دیگری نیافتاد، شاید به این دلیل که خود را مدیون او می‌دانست.^۴

بعد از وفات خدیجه محمد بیدرنگ عایشه را می‌گیرد، اما چون عایشه فقط هفت سال دارد در خانه پدر (ابوبکر) می‌ماند تا به سن نه سالگی (سن بلوغ در اسلام) برسد. این رفتار محمد معنی جز این ندارد، مردی که سالها با زنی زندگی کرده که از خودش ۱۵ سال بزرگتر بوده و احتمالاً علاقه ای هم به او نداشته و فقط به خاطر ثروت و سامانش حاضر به ازدواج با آن بوده است، بعد از رهایی از دستش بلافاصله برای برطرف کردن نیازهایش رو به ازدواج می‌آورد و آنهم با دختر بچه ای که جای نوه اش محسوب می‌شود. محمد دو سالی را که باید اجباراً منتظر بماند را نیز بدون زن تحمل نمی‌آورد و زن سومی را به اسم سوده دختر زعمه و بیوه سکران بن عمره می‌گیرد. جالب اینجا است مفسران و اسلام شناسان این دست پاچگی و شتاب بیش از حد محمد را نمی‌دانند چگونه باید توجیه کنند و به نظیر چنین استدلال‌های پناه می‌آورند: محمد حسین هیگل (رئیس مجلس سنای مصر نویسنده کتاب حیات محمد) در کتابش این قضیه را چنین توجیح می‌کند:

«سوده جمال و مالی نداشت، ازدواج با وی نوعی اقدام به امر خیر و نوازش زن بی سرپرست یکی از مهاجران حبشه بوده است.»

پنداری بعد از مرگ خدیجه بود که پدیده زنان بی سرپرست در عربستان بوجود آمد. عایشه در سن نه سالگی به خانه محمد آمد و از همان آغاز تا فوت محمد جزو زنان محبوب محمد بود. اما آیا او توانست نقش نامادری را برای دختران محمد که از خود عایشه بزرگتر بودند هم به همان خوبی که نقش زینب را برای محمد ایفا کرد بکند؟ معلوم نیست! احتمالاً خود محمد نیز چنین انتظاری از ایشان نداشته است، چگونه می‌توان از دختری ۹ ساله انتظار داشت سرمشق و الگوی برای زنانی باشد که یک بار نیز ازدواج کرده‌اند^۵، و از او مسن ترند.

عایشه بعد از خدیجه بزرگترین نقش را در زندگی محمد ایفا نمود. ازدواجش با محمد اعتبار پدرش ابوبکر را همراه داشت. در اکثر مسافرتها محمد را همراهی می‌کرد، از «حفظه» (حفظ کنندگان) قرآن بود و از منابع مهم حدیث و سنت بشمار می‌رود.

^۳ به روایتی این دوران سه ماه و به روایت دیگر سه سال بوده است. محمد در این دوران ناامید شده و معتقد است که دیوانه شده و چند بار اقدام به خودکشی میکند.

^۴ علی دشتی در این زمینه می‌گوید: «محمد ۲۸ سال با خدیجه بسر برد و هوس گرفتن زن دیگر نکرد... این امر طبیعی است و جز این نمیتواند باشد خدیجه توانگر و مشخص جوان فقیر، ولی جدی و درستکاری را که در خدمتش بوده است به شوهری میگزیند و داماد را به خانه می‌آورد، چون ذاتاً یا بر حسب مقتضیات زندگی از هوس و عادات جلف جوانان قریش برکنار است. خدیجه پخته و جا افتاده از شوهر پانزده سال جوانتر از خود مراقبت و پرستاری میکند، با ثروت خود موجبات رفاء او را فراهم میسازد تا محنت دوران کودکی و طفیلی بودن در خانه عمو را فراموش کند؛ این نعمت و آسودگی خانه خدیجه به وی مجال میدهد تا به تعقیب اندیشه های ده دوازده ساله خود بپردازد، و یقین است که خدیجه با تصورات و افکاری پرهیزکارانه وی روی موافقت نشان داده است، زیرا دختر عمومی ورقه بن نوفل است و طبعاً تمایلی به حنیفان دارد، به همین دلیل در مبدأ بعثت رویای او را صادقانه و نشانه وحی الهی میداند و خود نخستین کسی است که به محمد ایمان می‌آورد.» هر چند تحلیل آقای علی دشتی بسیار به واقعیت نزدیک است، اما به نظر من باید نکاتی را به آن اضافه کرد. اشتباهی سببی ناپذیر محمد به زن نمی‌توانسته از سنین بالای چهل سال آغاز شده باشد، اما با وجود خدیجه که محمد تا اندازه زیادی موقعیتش را به آن مدیون است، نمی‌توان سراغ زنان دیگری رفت. و احتمالاً خدیجه نیز چنین حرکتی را از او قبول نمیکرده. به احتمال زیاد زندگی زناشویی محمد و خدیجه بر اساس دوست داشتن و عشق نبوده و یا حداقل برای محمد چنین نبوده است، بدلیل اینکه بلافاصله بعد از مرگ خدیجه محمد ازدواج میکند. (در پانین به آن اشاره خواهد شد) محمد و خدیجه دارای ۶ فرزند شدند به نامهای زینب، فاطمه، رقیه، ام‌الکلتوم، قاسم و طاهر.

^۵ رقیه و ام‌الکلتوم زنان پسران ابولهب به اسمهای عتبه و عتیه بودند، بعد از ادعای «پیغمبری» محمد آنان را طلاق دادند محمد آنان را یکی پس از دیگری به عثمان داد.

چهارمین زن محمد ام سلمه بود که اطلاعاتی از ایشان در دست نیست. زن پنجم محمد حفصه نام داشت، حفصه دختر عمر بن الخطاب بود، بعد از یوه شدن به همسری محمد درآمد. این ازدواج نیز برای محمد اعتبار و قدرت عمر را به همراه داشت. ششمین زن محمد زینب دختر جحش و همسر زید بن الحارثه پسر خوانده خود محمد بود.^۶

داستان این ازدواج را به بهترین شکلی آقای علی دشتی نقل نموده اند: «داستان ازدواج حضرت محمد با زینب در سیره ها و روایات و حتی آیات قرآن طینی دارد، آهنگ دار و ازدواجی است که میتوان آنرا ازدواج عشقی نامید. زینب زن زید بن حارثه است. زید را حضرت خدیجه در جوانی خرید و به محمد بخشیده بود. حضرت نیز او را آزاد کرد و مطابق رسم عرب به فرزندی پذیرفت. فرزند خوانده در سن جاهلیت حکم فرزند داشته و تمام احکام پدر فرزندی چون ارث و حرمت ازدواج با زن وی در مورد او جاری بوده است. مسلمانان نیز تا هنگام نازل شدن آیات ۴-۸ سوره احزاب بدان عمل میکردند. عبدالله ابن عمر میگوید: «ما اطرافیان پیغمبر زید را (زید بن محمد) میگفتیم چه او علاوه بر عنوان پسر خواندگی از یاران صدیق و فداکار محمد محسوب میشد». زینب دختر امیمه بنت عبدالمطلب یعنی دختر عمه پیغمبر بود و خود پیغمبر او را برای زید بن حارثه خواستگاری کرد و چون زید بنده آزاد شده بود، زینب و برادرش عبدالله از قبول این خواستگاری اکراه داشتند، ولی آیه ای نازل شد، «و ما کان لمومن ولا مومنه اذا قضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیره من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضللاً مبیناً» گاهی که خدا و رسولش امری اراده کردند دیگر برای مرد مومن و زن مومنه اختیار نمانده و جز اطاعت تکلیفی ندارند و نه گمراه شده اند، (سوره احزاب آیه ۳۶) پس از این آیه زینب و عبدالله به درخواست پیغمبر گردن نهادند و زینب را برای زید عقد کردند. داستان عشق حضرت محمد پس از این واقعه آغاز میشود، ولی در کیفیت بروز و ظهور آن قدری نوسان و اختلاف هست. از تفسیر جلالین چنین بر میآید که همانند پس از انجام عقد نکاح زید با زینب، تغییر حالتی در حضرت پدید آمده است «ثم وقع بصره علیها بعد حین فوق فی نفسہ حیها»، یعنی پس از آن (یا پس از اندکی) چشمش بر زینب افتاد و مهر زینب در قلبش دمید. زمخشری در تفسیر آیه ۳۷ سوره احزاب مینویسد: «حضرت رسول پس از انجام نکاح چشمش به زینب افتاد و چنان از وی خوشش آمد که بی اختیار گفت «سبحان الله مقلب القلوب»، زیرا پیغمبر سابقاً زینب را دیده بود و از او خوشش نیامده بود و نه از او خواستگاری میکرد. زینب این جمله پیغمبر را شنید و به زید گفت و او به فراست دریافت که خداوند در قلب او بی میلی نسبت به زینب انداخت و نزد پیغمبر شتافت و عرض کرد میخواهم از زینب جدا شوم. پیغمبر فرمود چه اتفاقی افتاده آیا شبهه ای از او داری؟ عرض کرد: ابتدا، جز نیکی از او ندیده‌ام، ولی او خود را برتر و شریفتر از من میداند و این امر ناراحت کننده است. بدین مناسبت جمله «مسک زوجک و اتق الله = زن خود را برای خود نگاهدار و پرهیز کار باش» (از آیه ۳۷ سوره احزاب) آمده است. آیه ۳۷ سوره احزاب پر معنی و زیباست و صراحت قول و صداقت روح پیغمبر را نشان میدهد: و اذ تقول المذی انعم الله علیه و انعمت علیه امسکک علیک زوجک و اتق الله و تخفی فی نفسک و الله میدیه و تخشی الناس و الله احق ان تخشا. فلما اذا زید منها و ترن زوجنا کها لکی لا لکون علی المومنین حرج فی ازواج ادیاهم از او منمهم و ترن و کان امر الله مفعول لا = هنگامی که به شخصی که خداوند بد و عنایت فرموده و تو به او عنایت کردی (مقصود زید است که خدا او را حدایت کرده و پیغمبر او را آزاد فرموده است) میگویی زن خود را برای خود نگاهدار و از خدا پرهیز در ضمیر و باطن خود از ترس مردم امری را مخفی میکنید که خداوند آن را فاش خواهد ساخت در صورتی که باید از خدا بترسی نه از مردم. چون زید حاجت خود را انجام داد ما او را (زینب را) به زوجیت تو درآوردیم تا برای مؤمنان دیگر هم محضوری نباشد که با زن پسر خوانده خود ازدواج کنند. آیه خیلی روشن است و نیازی به تفسیر ندارد. پیغمبر از زینب خوشش میآید ولی وقتی که زید به حضورش رسیده اجازه میخواهد او را طلاق دهد، به وی میفرماید طلاقش مده و برای خود نگاهدار. با این بیان روی خواهش درونی خود پا گذاشته به زید پند میدهد که زن خود را نگاهدارد. اما خداوند به وی میگوید تو از ترس زبان بدگویان میل باطنی خود را که طلاق زینب از زید باشد ظاهر نساختی، در صورتی که تو فقط باید از خدا بترسی. چون زید حاجت خود را انجام داد، او را به زنی به تو میدهم تا بر مؤمنان قید و بندی در ازدواج با زن پسر خوانده شان نباشد. تغییر حالت و شیفتگی پیغمبر پس از انجام عقد ممکن است، ولی آمدن زید به خدمت حضرت و اجازه طلاق خواستن و دلیل طلاق را بد رفتاری زینب توجیه کردن مستلزم آن است که مدتی هر چند کم زید و زینب زندگی زناشویی مشترک داشته باشند. در این صورت باید تفسیر زمخشری را چنین تصویر کرد که جمله «سبحان الله مقلب و القلوب» بید رنگ پس از انجام عقد و افتادن چشم پیغمبر بر زینب گفته شده باشد و این جمله از دهن پیغمبر و شاید مشاهده با رقه ای در دیدگان محمد وی را از حقیقت میل و رغبت آن حضرت آگاه کرده و همان امر، حوس دست یافتن بر محمد و زن مقتدرترین و متشخصترین مردان قریش شدن را در قلب او بر افروخته باشد. به همین دلیل و به بهانه این که از روز نخست مایل به این وصلت نبوده است بنای بد رفتاری با زید را گذاشته و برتری نسبت خود را به رخ او کشیده است و حتی از اشاره به حقیقت میل پیغمبر به خویشتن مضایقه نکرده است و زید پس از آگاهی از این امر از راه خلوص و ارادت به مولا و آزاد کننده خود در مقام طلاق زینب برآمده و با وجود تأکید پیغمبر که زن خود را نگاهدار او را طلاق داده است. در تفسیر کمبریج که نویسنده آن معلوم نیست و از طرف بنیاد فرهنگ از سوره مریم تا آخر قرآن در دو جلد به چاپ رسیده است، قضیه تغییر حالت پیغمبر و عشق به زینب بگونه ای دیگر آمده است: «روزی رسول صلوات الله علیه به خانه زینب آمد و زید را می جسته زینب را دید ایستاده در سماخچه داروی بوی خوش میکوفت، ثوشش آمد و در دلش افتاد اگر او زن او بودی. چون زینب رسول بدید دست بر روی نهاد. گفت (پیغمبر) لبساقه و حسنا = هم شکرینی و هم زیبایی. ای زینب سبحان الله مقلب القلوب دو بار این بگفت و باز گشت. چون زید بیامد هر چه رفته بود پیش او بگفت و گفت بیش تو توانی مرا داشت برو دستوری خواه تا مرا طلاق دهی. و زید زینب را دشمن گرفت چنان که پیش روی او نتوانست دید. پس از انجام امر طلاق حضرت خود زید را مامور کرد و گفت برو زینب را بگویی که خداوند تعالی او را به زنی به من داده است. زید بر در زینب آمد در را بکوفت، زینب گفت کیست، گفت زید است. زینب گفت چه خواهد زید از من که مرا

زن هفتمش جویریة دختر حارث بن ابو ضرار، رئیس قبیله بنی مصطلق و زن مسافع بن صفوان که زن با فضل و کمالی بود و در سال ششم هجری جزو غنایم و اسرای بنی مصطلق نصیب یکی از مسلمان ها شد.^۷

زن هشتم محمد ام حبیبه خواهر ابوسفیان و بیوه عبدالله بن جحش که در حبشه مرده بود.

زن نهم صفیه دختر حی بن اخطب و زن کنانه بن ربیع که از رؤساء خیبر بود.^۸

زن دهم میمونه دختر حارث الطلالیه خواهر زن ابوسفیان و عباس ابن المطلب و خاله خالد بن ولید.^۹

زن یازدهم فاطمه دختر سریق بود.

زن دوازدهم هند دختر یزید بود.

زن سیزدهم اسماء سباء بود.

زن چهاردهم زینب دختر یزید بود.

زن پانزدهم هبله دختر قیس و خواهر اشعث بود.

زن شانزدهم اسماء دختر نعمان بود.

زن هفدهم فاطمه دختر ضحاک بود.

زن هیجدهم ماریه قبطیه که از مصر برای او هدیه فرستاده بودند بود.^{۱۰}

زن نوزدهم ریحانه برده بود.^{۱۱}

طلاق داده است گفت پیغام رسول الله آورده ام. زینب گفت (مرحبا به رسول الله) در باز کرده زید در آمد و او میگريست. زید گفت مبادا چشم تو گریان، نیک زنی بودی فرمانبردار، خدای تعالی ترا از من شویبی داد. گفت لا ابا لک؟ کیست آن شویبی؟ جواب داد زید که رسول خدای زینب در سجده افتاد. (از تفسیر کمبریج). این روایات با روایت دیگر نیز کاملاً منطبق است که زید میگوید: «برای زینب شدم مشغول خمیر کردن آرد بود، چون میدانستم بزودی او زن پیغمبر خواهد شد حییت و احترام او مرا گرفت، چنان که نتوانستم روی در روی او کنم و همین طور که پشت به او داشتم خبر خواستگاری پیغمبر را به او دادم» و از همین روی در تفسیر جلالین آمده است که «حضرت گویی روزشماری میکرد. همین که عده زینب بسر رسید بدون مقدمه و بدون تشریفات به خانه او رفت و در آنجا گوسفندی کشتند و تا دیرگاه نان و گوشت به مردم میدادند و بدین ترتیب عروسی خود را جشن گرفتند.» هم از عمر و هم از عایشه روایت میکنند که آیه ۳۷ سوره احزاب دلیل بر صراحت و امانت و صداقت رسول اکرم است. عایشه میگوید: «اگر بنا بود پیغمبر چیزی را پنهان کند بایستی این میل باطنی خود را به زینب در قرآن نیاورده» و «تخفی فی نفسک و الله میدید» (آیه ۳۷ سوره احزاب) راست است دلایل صدق و صراحت و امانت رسول در آیات قرآنی زیاد است. حضرت محمد پروای اعتراف به ضعفهای بشری نداشته است، ولی کاسه های گرمتر از آتش بدین امر رضایت ندهند چنان که در باب موجزات شمه ای گفته آمد. از جمله در همین آیه که مفسران و روایان اتفاق دارند، محمد بن جریر طبری در تفسیر خود بدین امر کردن نهاده و راضی نمیشود که فاعل (تخفی فی نفسک) حضرت محمد باشد. و میگوید فاعل آن (زید) است یعنی «پیغمبر به زید گفت زنت را نگاهدار و از خدا بپرهیز که تو در ضمیر خود چیزی را پنهان میکنی که خداوند آنرا آشکار میسازد.» بعد برای این توجیه و تفسیر غیر موجه مینویسد: «زید مرضی داشت که آن را مخفی میکرد و برای همان مرض میخواست زینب را طلاق دهد و در اینجا مقصود مخفی داشتن آن مرض است از انظار». محمد حسین هیکل هم برای اینکه از سمت دایه دلسوز تر از مادر محروم نماند در کتاب (حیات محمد) مینویسد: «زینب دختر عمه پیغمبر بود و او را قبلاً دیده بود و ابدأ رغبت به ازدواج با وی را نداشت و از این رو اصرار ورزید که زید زن خود را طلاق ندهد. ولی بعد از اینکه زید دستور مولای خود را بکار نیست و زن خود را طلاق داد پیغمبر زینب را برای آن گرفت که سنت جاهلی اعراب را در باب آثار فرزند خواندگی بشکنند و به سایر مؤمنان نشان دهد که میشود با زن فرزند خوانده خود زناشوی کنند. لذا با زینب ازدواج کرد. و شاید به همین دلیل با شتاب پس از سر آمدن ایام عده به خانه وی شتافت و عروسی خود را ولیمه داد.»

۷ مالک او از او فدیه میخواست که به نظر خویره گزاف میآمد و از اداء آن عاجز بود. از اینرو به در خانه پیغمبر رفت که شفاعت فرموده مبلغ فدیه را پائین آورد. عایشه میگوید: جویریة زیبا و جذاب بود. هر کس او را میدید شیفته او میشد. هنگامی که او را بر در حجره خویش یافتیم احساس ناراحتی کردم زیرا یقین داشتم چشم پیغمبر که به او افتد مفتون وی میشود، همینطور هم شد. پس از رسیدن به حضور پیغمبر و بیان حاجت خود حضرت فرمود من کاری بهتر برایت انجام میدهم. فدیه ترا خودم خواهم داد و ترا بزنی میگیرم. جویریة شادمانه پذیرفت و پس از اینکه پیغمبر با وی همخوابه شد بسیاری از اسیران بنی مصطلق به ملاحظه اینکه پیغمبر داماد آنها شده است از طرف مسلمانان آزاد شدند گمان نمیکند هیچ زنی برای کسانش اینقدر حامل خیر و برکت شده باشد.

۸ پیغمبر از میان اسیران صفیه را انتخاب کرد و در شب همان روزی که از خیبر به مدینه مراجعت میفرمود با وی همخوابه شد.

۹ میگویند پس از این وصلت خالد اسلام آورد و به اردوگاه مسلمین آمد و محمد به او چند اسب داد.

۱۰ پسری به اسم ابراهیم زائید که در دوران طفولیت مرد.^{۱۱}

زن بیستم ام شریک دو سیه که او نیز یکی از چهار زنی بود که خود را به محمد بخشیده بودند، بود.^{۱۲}

فهرست بالا تا اندازه ای نقش زن در زندگی محمد را به ما نشان می دهد.

همینطور که ملاحظه می فرمائید داشتن زن زیاد باعث شده که محمد در این زمینه بیش از زمینه های دیگر مشکل داشته باشد و متعاقباً در این مورد نیز سخن به فراوانی گفته باشد. البته این سخنان و یا بهتر بگوییم راه حلها تحت عنوان «آیه» آمده اند. قبل از محمد نیز جوامع بنا به سطح آگاهی آزمانشان برای خود قوانینی داشته اند، همینطور قوانینی برای تنظیم رابطه زن و مرد وصف کرده بودند. دین تازه (اسلام) نیز می بایست رابطه زن و مرد را تعریف کند، در این کار محمد از قوانین موجود گذشته و همینطور از مقررات مذهبی یهودیان نسبت به زن استفاده کرده است. اما برخلاف قوانین دیگر اسلام، که بیشترین آنها همان قوانین پیش از اسلام هستند، در این مورد محمد نوآوری بیشتری دارد. اکثر این نوآوری مربوط به روابط خود او با زنانش است که (بعضاً عقب افتاده تر و ارتجاعی تر از ماقبل خودش نیز می باشد) به اصل و قانون برای مسلمانان تبدیل می گردد. در واقع جایگاه زن و شیوه برخورد جامعه اسلامی به او در جهانیابی اسلام از همین «آیات» که اکثراً برای رفع مشکلات خانوادگی محمد نوشته شده شکل می گیرد. در مورد زن نیز مانند دیگر موارد برخورد محمد دو گانه است. تقریباً تمامی «آیه های» که در مورد زن در قرآن آمده است، بنا به ضرورتی و یا برای رفع نیازهای خود محمد گفته شده است. به چند نمونه از این آیه ها می پردازیم.

برای ساکت کردن عایشه که از غریزه زن خواهی محمد بستوه آمده بود و مخصوصاً از به همسر گرفتن آن دسته از زنانی که خود را به محمد هدیه می کردند ناراحت بود، «آیه» ۵۰ «سوره احزاب» می آید.

«ای پیغمبر ما بر تو حلال کردیم زنانی را که مزد آنها را پرداخته ای همچنین جاریه هائی (دختر کوچک و یا کنیزک) که از غنیمت بدست آورده ای و دختران عمو، دختران عمه، دختران دائی و دختران خاله ها که با تو مهاجرت کرده اند، همچنین زن مومنه ای که خویشین را به پیغمبر بخشیده است. می توانی او را به عقد خود درآوری و این امتیاز از آن تو است، مربوط به سایر مومنین که تکلیفشان را معین کرده ایم نیست. این حکم برای این است که بر تو حرجی نباشد...» (از حیث زن در مضیقه نباشی).

برای تنبیه بعضی از زنان که «نفقه»^{۱۳} بیشتری را طلب می کردند، محمد یک ماه از آنان دوری گرفت و هنگامی که با اعتراض آنها روبرو شد «آیه» ۵۱ «سوره احزاب» آمد:

«لازم نیست در همبستر شدن با زنان نوبت را رعایت کنی، هر کدام را که خواستی از او کناره بگیر و هر کدام را که خواستی نزد خود بخوان، بر تو ایرادی نیست آزادی مطلق در ترک آنها داری و برای آنان نیز این ترتیب بهتر است. خداوند به حقیقت آرزوهای شما واقف است.»

بعد از آمدن این «آیات» است که عایشه جمله مشهورش را بیان می دارد که:

۱۱ ریحانه نیز مانند ماریه برده بود و مشمول اصطلاح قرآنی: «ما ملکت ایمانکم» بوده است و همخوابگی با آنها هیچگونه مراسم و تشریفات را ایجاب نمیکرده است. ریحانه جزء اسرای بنی قریظه و سهم محمد بود اما نه اسلام آورد و نه حاضر شد زن عقدی محمد گردد و ترجیح داد بحال بردگی در خانه وی بماند.

۱۲ بغیر از زنان عقدی که ازدواج با آنان مستلزم تشریفات چون مهر، حضور گواه و رضایت ولی است و غیر از بردگان که در صورت داشتن شوهر کافر یا مشرک بر مسلمانان حلال هستند، در حرمسرای محمد طبقه دیگری نیز از زنان وجود داشت و آنان زنانی بودند که خویشین را به محمد «هبه» میکردند. او نیز خود را به محمد هبه کرده بود. سه دیگر میمونه، زینب و خوله اند.

۱۳ این جریان بعد از قتل و عام بنی قریظه اتفاق افتاد. مسلمانان غنایم بسیاری بدست آورده بودند. خمس این غنایم که خود ثروت کلانی بود به محمد تعلق میگرفت. زنان محمد نیز سهم (نفقه) بیشتری را طلب میکردند.

«خدایت خوب به انجام آرزوهایت می شتابد.»

هر چقدر بیشتر «آیات» آمده در قرآن را مطالعه بکنیم بیشتر به زمینی بودن آنها پی می‌بریم. اینان مشکلاتی واقعی در زندگی خود محمد بوده اند که جوابش را از زبان خدا بیان نموده است.

بعد از بیان «آیات» بالا حال از روی دلسوزی است یا بدلیل راضی نگه داشتن همسران و یا به قول علی دشتی «شاید برای مستهلک کردن اثر این ضربه ای که بر شخصیت زنها وارد شده و برای آرام ساختن جریحه ای که به عزت نفس آنها رسیده است» «آیه» ۵۲ «احزاب» می آید.

«پس از آن دیگر هیچ زنی بر تو حلال نیست، و نشاید که همسرانی را جانشین آنان سازی، و گر چه زیبایی آنان تو را خوش آید، مگر آنچه ملک یمینت (بردگانت) باشد (حال چه آنان را خریده باشی یا اینکه به غنیمت گرفته باشی)».

با این وصف تمام درها را از روی خود نمی بندد و حساب یتیمان و به غنیمت گرفتگان را جدا می گذارد!

از آن دست مشکلاتی که محمد با خانواده بزرگش داشت و به «آیات» قرآنی تبدیل شد، جریان بجا ماندن عایشه از کاروان است، که طول و تفصیل بسیار دارد و از حوصله این نوشته خارج است. خلاصه شده داستان از اینقرار است که محمد در یکی از سفرهایش طبق قرعه عایشه را همراه دارد. عایشه از کاروان عقب مانده و تنها در بیابان می ماند، تا عقب دار کاروان (صفوان بن المعطل) سر می رسد و او را پشت خود بر شتر سوار می کند و به مقصد می رساند. این موضوع باعث سوءظن و شایعات فروانی می گردد. در جواب به این شایعات «آیه های» ۳ تا ۲۶ «سوره نور» می آید.

«و کسانی که به زنان پاکدامن تهمت (زنا) می زنند، سپس چهار شاهد نمی آورند، ایشان را هشتاد تازیانه بزنید . . .»

یا می توان به داستان ازدواج محمد با زینب اشاره کرد. زینب زن پسر خوانده محمد زید بن حارثه بود. اینجا باید ذکر کنیم که در فرهنگ اعراب قبل از اسلام پسر خوانده را مانند فرزند خود می دانستند و به همین دلیل همسر او را به خود حرام می دانستند. اما این عرف جلودار محمد نشد و وی محمد به او علاقه پیدا کرد، اما به دلیل رسم موجود آن زمان، علاقه خود را پنهان می نماید، تا اینکه به قول عایشه خدا به کمکش می شتابد و «آیه های» ۴ تا ۸ «سوره احزاب» گفته می شود. خلاصه این چند «آیه» این است که

«فرزند خواندگان شما پسرانتان نیستند، آنها برادران دینی شما هستند، پیامبر از خود مؤمنان به آنها نزدیکتر و سزاوارتر است و همسران او (پیامبر) در حکم مادران ایشان (پسر خوانده) هستند. . .»

از این نمونه ها بسیارند و همه حاکی از این هستند که قوانین و اصولی که برای زنان در اسلام آمده در واقع قوانینی هستند که محمد برای حل مشکلات خانوادگیش داده است.

حال به خود این قوانین می پردازیم و تلاش می کنیم از لابلای این احکام دیدگاه اسلام به زن را نشان دهیم. بعضی از منتقدین اسلام این دین را برای هزار و چهارصد سال پیش مترقی و یا دست کم مناسب می دانند و اشاره به «آیه های» که مربوط به پرداختن مال و پول به زنان پس از طلاق دارد می کنند و یا داستان زنده بگور کردن دختران را ملاک قرار می دهند. به نظر من این ارزیابی درست نیست؛ اسلام برای همان زمان نیز عقب افتاده بوده، اگر او را با قوانین قبل از خودش و همینطور با قوانین دیگر کشورهای مجاور آنزمان مقایسه کنیم این ادعا ثابت می شود که اسلام برای همان دوران نیز دینی و یا بهتر بگویم مکتبی پیشرو نبوده است. کشورهایی چون ایران و روم باستان در آنزمان از هر نظری پیشرفته تر بودند.

همینطور که در بالا نیز نمونه های از آنان را آوردیم، اکثر «آیات» قرآن موردی و برای حل مشکل خاصی که الزاماً نیز عمومی نبوده اند آمده است. این موضوع زنده بگور کردن زنان نیز یکی از آن موارد است. قبیله ی بنام «بنی تمیم بن مر» تنها قبیله ای بوده که چنین جنایتی را مرتکب شده اند. و محمد آنان را مورد خطاب قرار داده است. اگر غیر از این باشد و زنده بگور کردن دخترها عمومی می بود، می بایستی اعراب همسران خود را از ممالک دیگر تأمین می کردند، چرا که دختران خود را در طفولیت زنده بگور کرده بودند!

پیشتر گفتیم که زن در اسلام انسان درجه دوم محسوب می شود، دارای هیچگونه حق و حقوقی برابر با مرد نیست. او برای رفع نیازهای مرد آفریده شده و وظیفه اش اطاعت و فرمائبرداری از مرد و زاد و ولد کردن برای اوست. «سوره نساء آیه ۱ می گوید:

«ای مردم از پروردگارتان پروا کنید، همو که شما را از یک تن یگانه بیافرید و همسر او را هم از او پدید آورد و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنند . . .»

از این بگذریم که قرار نبود «آدم و حوا» با هم آمیزش کنند و این «شیطان» بود که با خوراندن میوه ممنوع باعث شد آنان را از آسمان بیرون کنند و بر روی زمین بفرستند و سپس آن دو با هم آمیزش کردند و مردان و زنان بسیاری پراکنند.

پایه ای ترین و بنیادی ترین اختلاف بین زن و مرد از همین «آیه» شروع می شود. زن وجود مستقل ندارد او از تن مرد آفریده شده، وجود او بستگی به وجود مرد دارد، او همزمان با مرد و مستقل از او بوجود نیامده، بلکه در وهله دوم و وابسته به مرد بوجود آمده است. حال هر چقدر هم حکومت‌های اسلامی تلاش کنند اسلام را با نرّم‌های امروزی تطبیق دهند، نمی توانند از درجه دوم بودن زن چشم پوشند. این نابرابری خود را در تمام عرصه های اجتماعی بنمایش می گذارد، از نا تساوی بودن تقسیم ارث تا دادن شهادت نیمه (در اسلام شهادت دو زن برابر با یک مرد است)، از محروم کردن زنان در فعالیتهای اجتماعی گرفته تا پیچاندن آنها به چادر و روسری. این نابرابری در ریشه و بطن مذهب نهفته است. در مقیاس با زن برده (کنیز) زن آزاد باید خوشحال باشد که بشر درجه دو محسوب می شود، چرا که کنیز دارای هیچ نوع حقوقی نیست. او را می توان تصاحب کرد بدون اینکه ازدواجی در کار باشد و شاهدهی لازم باشد. با توجه به تفاوت بزرگی که اسلام بین زن و مرد قائل است، برخورد و مجازات‌های که برای آنان نیز وصف کرده بسیار متفاوت و ناعادلانه است. در سوره نساء آیه های ۱۵ و ۱۶ چنین آمده است:

«و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می شوند، باید بر آنان چهار شاهد از خود بیاورید، اگر شهادت دادند، آنان را در خانه ها محبوس نگه دارید، تا مرگ فراگیردشان، یا خداوند راهی برایشان مقرر کند. و کسانی از خودتان که مرتکب زنا می شوند برنجانید، آنگاه اگر توبه کردند، از آنان دست بردارید که خداوند توبه پذیر است.»

اگر زنا را خطا و عملی زشت می دانیم برای هر دو باید زشت و خطا بدانیم. اگر مرد را جایز الخطا و قابل بخشش می دانیم باید زن را هم جایز الخطا و قابل بخشش بدانیم. این اختلاف عجیب در مجازات برای چیست؟ آیا خدا از زن متفر است؟ آیا خدا زن را بانی و مسبب همه بدیها می داند؟ یا اینکه اعراب هزار و پانصد سال پیش بهتر از این نمی توانستند قانون وصف کنند؟ اسلام به طبع دفاع بی قید و شرطش از ملاکین و سرمایه داران دیدگاهش نیز به قشر پائینی جامعه نمی تواند بهتر از این باشد که بین برده زن و زن آزاد تفاوت قائل باشد. اگر زن بشر درجه دو است کنیز از آن نیز پائین تر است.

جامعه عرب قبل از اسلام اگر از جوامع همجوار خود پیشرفته تر نبود، اما دارای فاصله چندان بزرگی نیز نبود. زنان در جوامع عربی قبل از اسلام دارای نقش و جایگاهی بودند. در امورات جامعه نقش داشتند و حتی در زمینه اقتصادی

و سیاسی نقش ایفا می کردند. خدیجه همسر اول محمد در کنار فعالیتهای اقتصادیاش چهره سیاسی نیز محسوب می شد. محمد رفته رفته با اضافه شدن به زنانش مجبور می شود برای کنترل آنها و حفظ سلطه خودش بر آنان به وصف چنین قوانینی دست بزند. او تلاش می کند زن را از جامعه بیرون کشیده و به کنج خانه بفرستد.

«بهترین مسجد زنان کنج خانه آنان است. نمازی که زن در تنهایی بخواند بیست و پنج بار از نماز جماعت او بهتر است.»

محمد با نابرابر قرار دادن زن در مقابل مرد اعتماد بنفس او را ازش می گیرد و سپس تا جایی که مقدور است او را بلحاظ قانونی تحت ظلم و فشار قرار می دهد، تا هنگامی که از صدقه دادن مردان به آنها سخن می گوید شفقت و رحم و دست و دل بازی اسلام نسبت به زن بنظر آید. در سوره نساء آیه ۳۴ می خوانیم:

«مردان باید بر زنان مسلط باشند چرا که خداوند بعضی از انسانها را بر بعضی دیگر برتری بخشیده است، و نیز از آن روی که مردان از اموال خویش خرج می کنند، زنان شایسته آنانند که مطیع و به حفظ الهی در نهان خویشندار هستند، و زنانی که از نافرمانیشان بیم دارید باید نصیحتشان کنید و در خوابگاهها از آنان دوری کنید و آنان را بزیند، آنگاه اگر از شما اطاعت کردند، دیگر به زیان آنها بهانه جویی نکنید، خداوند بلند مرتبه و بزرگوار است.»

و یا در سوره بقره آیه ۲۳۰ آمده است.

«آنگاه چون زن را طلاق گفت، دیگر بر او حلال نیست، مگر آنکه به همسری جز او شوهر کند، سپس اگر آن مرد او را طلاق داد، بر آنان گناهی نیست که اگر می دانند احکام الهی را مراعات خواهند کرد دوباره به همسری یکدیگر درآیند، و اینها احکام الهی است که برای مردم دانا بیان می دارد.»

در این «آیه» یکی از بدترین شیوه های خوار و ذلیل کردن زنان به نمایش گذاشته شده است. فقط کافی است بگویم داستان محلل از این آیه سرچشمه می گیرد.

مختصر بالا را می توان اینطور خلاصه کرد که احکام و قوانین اسلام در مورد زنان نه الهی است و نه ابدی و ازلی، بلکه کاملاً زمینی و برای رفع مشکلات محمد و جامع آنزمان عرب وصف شده. و تلاش برای تکرار کردار مردم آنزمان عربستان نه سودی به حال «خدا» دارد و نه بشر را سودی خواهد رساند. اگر صدها سال پیش در گوشه ای از این دنیا لباس زنان منطقه ای تشکیل شده بوده از پارچه ای بزرگ و سیاه که تمام بدن آنها را می پوشاند، و مردانی که عباء بر تن و عمامه بر سر داشتند، دلیل نمی شود که ما نیز امروز با این خیال که «خدا» این طرز لباس پوشیدن را برای همه ابلاغ داشته به تکرار آن پردازیم. تمامی قوانینی که محمد برای زنان وصف کرده است، سرچشمه اش از رسم و آداب اعراب آنزمان، دانش و اطلاعات او راجع به دیگر ادیان و برطرف کردن نیازهای شخص خودش بوده است. هیچ دلیلی نیست که امروزه بعد از گذشت این همه سال و با داشتن جوامع مدرن و پیشرفته خود را ملزم به رعایت چنین قوانینی بدانیم.

۲۰۰۴، ۶، ۲، آلمان

منابع:

خرمشاهی، بهاءالدین: ترجمه قرآن.

دشتی، علی: بیست و سه سال.

دوستدار، بابک: اسلام شناسی از دیدگاه فلسفه علمی.

روشنگر، دکتر: الله اکبر.

شفا، شجاع الدین: پس از هزار و چهار صد سال جلد یک و دو.

شفا، شجاع الدین: توضیح المسائل - پاسخهایی به پرسشهای هزار ساله از کلینی تا خمینی.

طبری، محمدبن جریر: تاریخ طبری («الرسل و الملوک») ۱۶ جلدی.

محمدی، محمد: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام.

افشاری، نادره: خشونت، زنان و اسلام.